



۹۸
حلقه
امیر
حلقه

حلقه مطالعاتی فلسفه اخلاق
با حضور دکتر محسن جوادی

نظریه‌های اخلاقی بر مبنای کتاب Living Ethics

شنبه‌ها. ساعت ۱۶

قم. بلوار امین. کوچه ۱۳.

انتهای کوچه سمت راست بلاک ۲۲۱



خانواده اقیر ژوهان جوان

جلسه ۶ حلقه مطالعاتی

فلسفه اخلاق

نظریه‌های اخلاقی بر مبنای کتاب

Russ Shafer- اثر living ethics

Landau

دکتر محسن جوادی

شنبه ۲۵ آبان ماه ۹۸

به قلم: علی علیزاده

چکیده:

شفرلانندو در این فصل به بررسی سه دیدگاه که مناشی تردید در اخلاق هستند، می‌پردازد. در جلسه‌ی پیش به نقد و بررسی دیدگاه خودگرایی پرداخته شد. در این جلسه عوامل جذابیت نسبی گرایی و اشکالات آن تبیین می‌شود. ایده‌ی اصلی relativism این است که برای اخلاق معیارهای عینی وجود ندارد. منظور از معیار عینی معیاری است که برای هر فرد - حتی اگر آن به معیار اعتقادی نداشته باشد - معتبر است.

نویسنده در این فصل از سه جهت درباره‌ی نگرانی‌ها و تردیدهایی که در مورد اخلاق وجود دارد، بحث می‌کند. این سه جهت عبارتند از:

۱. خودگرایی

۲. نسبی گرایی (relativism)

۳. نظریه‌ی خطا

نسبی گرایی

نسبی گرایی یکی از مناشی تردید در اخلاق است. البته هر کدام از ما تردیدهایی در رابطه با درستی یا نادرستی کارهایمان به لحاظ اخلاقی داریم. این گونه تردیدها را تردیدهای سازمانی و ساختاری نمی‌نامیم، چرا که این تردیدها معمولاً با یک گفت‌وگو یا ارجاع قابل حل هستند. ما وقتی در اخلاق از تردید یا شکاکیت صحبت می‌کنیم، منظورمان شکاکیت در کل شان و جایگاه اخلاق است، نه در مورد یک کار به خصوص.

ایده‌ی اصلی¹ relativism این است که برای اخلاق معیارهای عینی² وجود ندارد. منظور از معیار عینی معیاری است که برای هر فرد - حتی اگر آن به معیار اعتقادی نداشته باشد - معتبر است؛ مثلاً عینی بودن رنگ قرمز به این معنا

¹ . نسبی گرایی انواعی دارد اما منظور ما در این جا بیشتر نسبی گرایی فرهنگی یا cultural relativism است.

² .objective standard

است که عینیتش حتی بر کسی که به آن معتقد نیست، نیز حاکم است. همچنین عینی بودن چیزی به این که ما به آن اهمیت می‌دهیم یا نمی‌دهیم یا به این که آن چیز خوشایند ما است یا نیست، بستگی ندارد. ممکن است چنین معیارهایی در علوم همچون فیزیک، ریاضیات، شیمی و ... وجود داشته باشند اما بر اساس نسبی‌گرایی اخلاقی این معیارها در اخلاق وجود ندارند. با این حال همان‌طور که در مورد خودگرایان نمی‌توانستیم بگوییم شکاک هستند، در مورد نسبی‌گرایان نیز نمی‌توانیم چنین ادعایی کنیم، چرا که نسبی‌گرایان خود دارای باوری اخلاقی هستند؛ باوری که مطابق آن ارزش‌های اخلاقی تابع فرهنگ عرفی است. علاوه بر این نسبی‌گرایان در کانتکستی به خصوص معرفت اخلاقی را قبول دارند؛ مثلاً می‌گویند: حجاب در ایران یک ارزش است. بنابراین می‌توان گفت ایشان صدق را به شکلی contextual قبول دارند.^۳ سخن اصلی نسبی‌گرایان این است که اخلاق مثل قانون، عرف و ... ساخته‌ی دست بشر و برای بشر است.



بر اساس نسبی‌گرایی اخلاقی، معیار درستی یا نادرستی یک عمل صرفاً مجاز شمرده شدن یا نشدن آن عمل در جامعه‌ای است که شخص در آن زندگی می‌کند. بنابراین مطابق این دیدگاه اخلاق امری ساده است و چیز پیچیده‌ای

۳. البته بعدها خواهیم گفت که این صدق نیست. با این حال می‌توان گفت ایشان صدق را در دامنه‌ای محدود قبول دارند.

در آن وجود ندارد. با این اوصاف می توان گفت که قبل از این که شخصی وارد جامعه‌ای شود، چیزی به نام اخلاق وجود نخواهد داشت.

پرسش: آیا همه‌ی گرایان اخلاقی چنین هستند؟

پاسخ: بله. البته نسبی‌گرایان اخلاقی دسته‌ای از والتاریست‌ها^۴ هستند. با این حال همه‌ی والتاریست‌ها نسبی‌گرا نیستند. والتاریست‌ها کسانی هستند که معتقدند چیزی که اخلاق را تعیین می‌کند، اراده است، نه معرفت. می‌دانید که والتاریست‌ها اقسامی دارند؛ مثلاً یک دسته از ایشان الهیاتی‌ها هستند که معتقدند خواست خدا است که در امور اخلاقی تعیین‌کننده است.^۵ گروهی دیگر افرادی مثل هیوم هستند که شخص‌گرا^۶ بوده و خود شخص را سازنده‌ی امر اخلاقی می‌دانند.

یکه از جذابیت‌های نسبی‌گرایی این است که اخلاق را از حالت رازآلودگی خارج می‌کند.

نویسنده در ادامه می‌گوید دلایل زیادی برای جذابیت نسبی‌گرایی اخلاقی وجود دارد. یکی از این دلایل این است که تلقی عمومی از اخلاق این است که اخلاق یک امر انسانی و برای انسان است. نسبی‌گرایان از این مساله برداشت کرده‌اند که ما اخلاق را خودمان ساخته‌ایم. وجه دیگر

جذابیت نسبی‌گرایی این است که اخلاق را از حالت رازآلودگی خارج می‌کند. مطابق دیدگاه‌های غیر نسبی‌گرایانه اخلاق امری عینی است و عینیت چیزی است که قابل تجربه کردن، دیدن، شنیدن و ... باشد. اگر عینیت به این معنا باشد عینیت اخلاق کجاست و به چه معناست؟ نسبی‌گرایی اخلاقی به راحتی این مشکل را حل می‌کند، چون عینی بودن اخلاق را قبول ندارد و می‌گوید برای تعیین درستی یا نادرستی چیزی باید به عرف مراجعه کرد. این مسیر یک مسیر روشن و scientific است که صرفاً به جامعه‌شناسی نیاز دارد. وجه سوم جذابیت نسبی‌گرایی این است که نسبی‌گرایی معرفت اخلاقی را خیلی راحت‌تر توضیح می‌دهد و آن را صرفاً به شناخت جامعه مرتبط می‌کند. در مقابل توضیح دادن معرفت اخلاقی مطابق دیدگاه‌های دیگر دشوار است؛ مثلاً در شهودگرایی برای توضیح معرفت اخلاقی باید به بداهت‌های اخلاقی متوسل شد که پیچیده است. وجه چهارم که اهمیت زیادی نیز دارد این است که این دیدگاه

^۴ voluntarists

^۵. این نظریه به نام «نظریه‌ی امر الهی معروف» است.

^۶ .subjectivist

برابرگرایانه است؛ به این معنا که مطابق این دیدگاه هیچ فرهنگی فراتر یا فروتر از فرهنگ دیگر نیست؛ مثلاً اگر فرهنگ تک‌همسری در جایی پذیرفته شده است، به همان اندازه خلاف این فرهنگ می‌تواند در جایی دیگر پذیرفتنی باشد. حسن برابرگرایی^۷ در اخلاق این است که شخص را نسبت به دیگران فروتن کرده و از امر و نهی کردن او جلوگیری می‌کند.^۸ طرفداران این دیدگاه معتقدند این دقیقاً مصداق عدل است، چرا که ریشه‌ی عدل این است که بپذیریم همه یکسان هستند.^۹ آخرین وجه جذابیت این دیدگاه این است که به اعتقاد برخی نسبی‌گرایی پشتیبان خوبی برای زندگی همراه با تسامح و تساهل است. یکی از مسائلی که برای بشر امروز جذابیت زیادی دارد، همزیستی مسالمت آمیز و تسامح است. البته نمی‌خواهیم بگوییم بین نسبی‌گرایی و تسامح ارتباطی منطقی وجود دارد؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم این دیدگاه به لحاظ روان‌شناختی سازگاری بیشتری با تسامح دارد، چون ما در این دیدگاه می‌پذیریم که دیگران نیز درست مثل ما بر حق هستند.



نویسنده در ادامه به طرح اشکالات این دیدگاه می‌پردازد. اولین اشکالی که او به این دیدگاه وارد می‌کند، مربوط به آخرین وجه جذابیت نسبی‌گرایی، یعنی سازگاری آن با تسامح است. نویسنده می‌گوید در این باره پیچیدگی‌های وجود دارد و این طور نیست که نسبی‌گرایی الزاماً تسامح بیشتری هم ایجاد کند، چون از آنجایی که نسبی‌گرایی به

⁷ egalitarianism

^۸ همان‌طور که مشاهده می‌کنید نسبی‌گرایان در دفاع از نظریه‌ی خود، بیشتر از دلایل علمی، دلایل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی دارند.

^۹ این‌ها حرف‌های نادرست اما جذابی هستند و واضح است که بین درستی و جذابیت تفاوت وجود دارد.

خودی خود محتوایی ندارد، در جامعه‌ای همچون جامعه‌ی نازی‌ها که عمیقاً ضدتسامح و نژادپرست است، نسبی‌گرایی نمی‌تواند کارساز باشد. اتفاقاً اگر در چنین جامعه‌ای نسبی‌گرا نباشیم، تسامح بیشتری ایجاد می‌شود، چرا که نسبی‌گرایی در چنین جامعه‌ای به خشونت تقدس‌بخشیده و آن را به لحاظ اخلاقی مجاز می‌شمارد. بنابراین نسبی‌گرایی الزاماً پدیدآورنده‌ی تسامح نیست، چون عدم تسامح عمیقاً در برخی از فرهنگ‌ها وجود دارد.

نویسنده در ادامه نکته‌ی جالبی را مطرح کرده و می‌گوید: مطابق نسبی‌گرایی تسامح هنگامی در یک جامعه ارزش به شمار می‌آید که مردم آن جامعه عمیقاً به تسامح اهمیت بدهند. حال آیا اگر در جامعه‌ای مردم به تسامح اعتقادی نداشته باشند، نسبی‌گرایی به این مسأله کمک می‌کند یا آن وضعیت را تقویت می‌کند؟ در واقع گاهی اوقات رابطه‌ی نسبی‌گرایی و تسامح پارادوکسیکال است. در جامعه‌ای که افرادش به تسامح اعتقاد دارند، نسبی‌گرایی تأثیری در پذیرش یا عدم پذیرش تسامح ندارد. ما در جایی به تقویت فرهنگ تسامح نیاز داریم که مردمش به آن اعتقاد نداشته باشند و اتفاقاً در چنین جامعه‌ای نسبی‌گرایی مانع

تقویت این فرهنگ می‌شود، چون مطابق این دیدگاه آنچه که در جامعه جاری است، درست است. از طرف دیگر مطلق‌گرایی نیز لزوماً با خشونت یکی نبوده و بستگی به این دارد که مطلق‌گرایی از چه نوعی باشد؛ مثلاً در جامعه‌ای که یکی از ارزش‌های عینی‌اش تسامح است، هیچگاه

یکه از اشکالات نسبی‌گرایی این است که مطابق این دیدگاه نظام اخلاقی همواره خطاناپذیر است، چون مصدر این نظام اخلاقی از فرهنگ گرفته می‌شود و نسبی‌گرایی هیچگاه نمی‌تواند فرهنگ را اشتباه بنامد.

مطلق‌گرایی به خشونت منتهی نمی‌شود. به تعبیر فنی‌تر تسامح ربطی به نسبی‌گرایی یا مطلق‌گرایی ندارد و بیشتر به محتوا بستگی دارد.

یکی دیگر از اشکالات نسبی‌گرایی این است که مطابق این دیدگاه نظام اخلاقی همواره خطاناپذیر است، چون مصدر این نظام اخلاقی از فرهنگ گرفته می‌شود و نسبی‌گرایی هیچگاه نمی‌تواند فرهنگی را اشتباه بنامد؛ مثلاً وقتی بر اساس نسبی‌گرایی، فرهنگ جامعه‌ی ایرانی اساس و پایه قرار می‌گیرد، دیگر نمی‌توان گفت که ایرانی‌ها به صورت کلی و فرهنگی خطا می‌کنند. اگر قرار باشد کسی خطا کند آن «من» هستم و خطای من نیز در این فرهنگ تعریف می‌شود؛ به این معنا که اگر من از این فرهنگ تخلف کنم، خطاکار خواهم بود. بنابراین اشکال دوم نسبی‌گرایی این است که مطابق آن باید به خطاناپذیری اخلاقی یک نظام و فرهنگ اعتقاد داشته باشیم. این در حالی است که هنجارهای یک

جامعه در بسیاری از اوقات با پیش‌داوری‌ها، کینه‌ها، دشمنی‌ها، تخیلات، تبلیغات و ... شکل می‌گیرند. هنجارهایی که در شکل‌گیری‌شان منطق و استدلال کمترین نقش را دارند. علاوه بر این ما شهودا می‌دانیم که برخی از نظام‌های اجتماعی که بر اساس برده‌داری، جنگ‌طلبی، فساد، خشونت‌های قومیتی و ... شکل گرفته‌اند، برخطا هستند. مشکل ما با نسبی‌گرایی اخلاقی نیز دقیقا همین است؛ این که نسبی‌گرایی با خاستگاه اخلاق کاری ندارد. گذشته از این نسبی‌گرایی باعث می‌شود تا این امور تبدیل به وظیفه شوند و به همین دلیل اگر کسی که بخواهد چنین سنت‌هایی را بشکند، خطاکار به حساب می‌آید. حتی مصلحان اجتماعی نیز مطابق این دیدگاه خطاکار و ضد اخلاق خواهند بود.

اشکال دیگر این دیدگاه این است که مطابق این دیدگاه رشد اخلاقی معنایی ندارد؛ به این معنا که اگر مثلا شخص تا قبل از این برده‌داری را قبول داشته و بعد نظرش در این باره تغییر کند، ما نمی‌توانیم بگوییم که این شخص رشد اخلاقی داشته است؛ بلکه صرفا اعتقادش تغییر کرده است، چون در نسبی‌گرایی اخلاقی بهتر شدن نداریم.

اشکال دیگر این دیدگاه این است که در نسبی‌گرایی اخلاقی یک جمله صرفا در صورتی درست است که بتواند وضع جامعه را بازتاب دهد. حال فرض کنید من و شما بر سر یک موضوع اخلاقی به اختلاف برخوریم؛ در این صورت مطابق دیدگاه نسبی‌گرایی اختلاف ما یک اختلاف اخلاقی نخواهد بود؛ بلکه صرفا اختلافی بر سر factها خواهد بود. به عبارت دیگر مطابق این دیدگاه هیچ کس با هیچ کس اختلاف اخلاقی نخواهد داشت، در حالی که چنین چیزی قابل قبول نیست، چون ما می‌دانیم که گاهی در بین ما عمیقا اختلافات اخلاقی وجود دارد.

نویسنده از کسانی است که توجه زیادی به شهودات و ارتکازات اخلاقی دارد و معتقد است که اخلاق با علوم می‌همچون فیزیک و شیمی که در آن‌ها به شهودات احتیاجی نیست، تفاوت دارد. اخلاق برای زندگی است و برخی از امور زندگی با همین شهودات و ارتکازات پیش می‌رود. اگر فرهنگی با شهودات اخلاقی من ناسازگار باشد، برای برخورد با آن چند راه در پیش روی من قرار دارد: یک راه این است که شهودات اخلاقی را نادیده گرفته و بگویم من از لحاظ اخلاقی هیچ داده‌ای ندارم. این راهی است که نسبی‌گرایان پیشنهاد می‌کنند. راه دیگر این است که من بگویم این ارتکازات در طبیعت من بوده و بخشی از راهنمایی اخلاقی طبیعی من هستند و نمی‌توانم آن‌ها را نادیده بگیرم. این با چیزی که نسبی‌گرایان می‌گویند در تعارض و تناقض است. اگر ما بخواهیم شهودات اخلاقی مان را کنار بگذاریم، همان اتفاقی خواهد افتاد که در جریان دکارت رخ داد. دکارت می‌گفت: من همه‌ی دانایی خود را کنار می‌گذارم و همه چیز را از نو درست می‌کنم. با این حال وقتی دکارت همه چیز را کنار گذاشت، ناچار شد دوباره از برخی چیزهایی که کنار گذاشته بود، استفاده کند. ما نمی‌توانیم همه‌ی ارتکازات اخلاقی را کنار بگذاریم، چون در

این فرض خود نسبی گرایی را نیز نمی‌توانیم بپذیریم. خواجه در کشف المراد می‌گوید: کسانی که کل محتوای عقلی را کنار می‌گذارند، حتی شریعت را هم نمی‌توانند ثابت کنند.^{۱۰}

اشکال دیگر نسبی گرایی این است که در درون آن تناقض وجود دارد، چون در دل هر فرهنگ خرده‌فرهنگ‌ها وجود دارد؛ مثلا شخصی که ایرانی است ممکن است در عین حال ترک یا لر یا ... نیز باشد. این طور هم نیست که خرده‌فرهنگ‌ها همواره با فرهنگ اصلی سازگار باشند. بنابراین ممکن است این تناقض همیشه پیش بیاید و سبب بازداشتن من از راهنمایی اخلاقی شود. ظاهرا در این صورت راهی به جز این که شخص یکی را به دلخواه انتخاب کند وجود ندارد و این یعنی این مساله به انتخاب شخص برمی‌گردد، نه نسبی گرایی. اگر قرار باشد من خودم یکی را

انتخاب کنم، پس چرا باید به حرف فرهنگ - و نه حرف

خودم - گوش کنم؟ شاید حرف هیوم منطقی‌تر از حرف

این‌ها بود. هیوم آدم زیرکی بود. او از آن‌جایی که

می‌دانست نسبی گرایی در انتها به subjectivism

می‌رسد، همان subjectivism را انتخاب کرد.

اگر اخلاق ساخته‌ی آدمی است، چرا باید ساخته‌ی جمع بهتر از ساخته‌ی فرد باشد؟

نویسنده در جمع‌بندی مطالب پیشین می‌گوید: اگر اخلاق ساخته‌ی آدمی است، چرا باید ساخته‌ی جمع بهتر از ساخته‌ی فرد باشد؟ بنابراین نسبی گرایی در کنار جذابیت‌هایی که دارد، ایرادهای زیادی هم دارد. از طرفی اگر دقت کرده باشید، ایشان اصلا وارد دلایل نشدند و صرفا به بیان وجوه محبوبیت نسبی گرایی در میان مردم پرداختند. از آن‌جایی که این ایرادها قابل حل نیستند، ما این دیدگاه را کنار می‌گذاریم.

نظریه‌ی خطا

بحث بعدی مربوط به error theory است. طرفداران نظریه‌ی خطا چند ادعا دارند:

۱. ادعای اصلی ایشان یک ادعای متافیزیکی است. ایشان معتقدند چیزی به اسم امر اخلاقی وجود ندارد؛ بلکه معتقدند عالم هستی از ویژگی اخلاقی تهی است. به این معنا که مثلا عدالت وجود دارد اما خوب بودن عدالت وجود ندارد.

^{۱۰} . روایتی با این مضمون در اوایل اصول کافی وجود دارد که وقتی خداوند آدم را خلق کرد، به جبرئیل فرمود به آدم هدیه‌ای بده. جبرئیل به آدم گفت: از بین عقل، حیا (اخلاق) و ایمان یکی را انتخاب کن. آدم عقل را انتخاب کرد. جبرئیل به ایمان و حیا گفت: برگردید. آن دو گفتند: امرنا ان نکون مع العقل حیث یکون.

۲. وقتی چنین است، طبیعتاً چیزی به اسم معرفت اخلاقی نیز وجود ندارد، چون چیزی وجود ندارد تا بخواهم به آن معرفت اخلاقی داشته باشم.

۳. نتیجه‌ی این دو ادعا این خواهد بود که ما نباید درباره‌ی اخلاق گزاره‌های «هست» درست کنیم؛ بلکه گزاره‌های ما باید انشایی باشند؛ گزاره‌هایی مثل «من از عدالت‌ورزی خوشم می‌آید» با این حال ما در جملات اخلاقی دائماً می‌بینیم که از جملات خبری استفاده می‌شود؛ مثلاً می‌گوییم «راست گفتن خوب است» یا «دروغ گفتن بد است». پس در این جا یک مشکل سمانتیک وجود دارد.

ادعای سوم این دیدگاه این است که جملات اخلاقی به لحاظ سمانتیک خبری بوده و بنابراین دروغ^{۱۱} هستند. بنابراین ایده‌ی اصلی نظریه‌ی خطا این است که در اخلاق خطاهای ساختاری وجود دارد؛ خطاهایی که گاهی از اوقات برای عوام فوایدی نیز دارند؛ مثلاً ممکن است ایشان فکر کنند که این امور اخلاقی درست هستند و به آن‌ها عمل کنند. بعضی از اوقات نیز خود همین الفاظ می‌توانند برای سایرین محرک باشند اما به هر حال دروغ هستند. بنابراین حرف اصلی طرفداران این نظریه این است که اخلاق حقیقت نبوده و خیال است.

کلیدواژه‌ها: نظریه‌های اخلاقی، نسبی‌گرایی، نظریه‌ی خطا، شخص‌گرایی.

^{۱۱}. منظور از دروغ در این جا fiction و تخیلات است.